

دکتر علی نجفی توانا
وکیل پایه یک دادگستری

مرور زمان دادرسی

● مرور زمان دادرسی (بدعتی غیر منطقی - تدبیری ناموجه)

قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ هر چند از مضامین و پیامهای سلف خود - که چندین دهه بر نظام دادرسی کشور حاکم بود و تجارب تلخ و شیرین فراوانی به همراه داشت و در عین حال از پشتوانه عظیم رویه قضائی، تفاسیر قانونی و قضائی برخوردار بود - استفاده وافر و وافیه برده است، مع الوصف به دلیل جهت فکری تدوین کنندگان و ضرورت انطباق با تشکیلات قضائی موجود حائز چنان خصائص ماهوی و شکلی است که از نگاه علمی و عملی به علت وجود ابهامات، تعارضات، تناقضات؛ حملات و انتقادات فراوانی از سوی حقوقدانان را برانگیخته است.

جالب آنکه هجمه قلمی و زبانی تا بدانجا رسید که، قانون مذکور از گزند نقادی مدافعین سابق خود نیز در امان نماند و نهایت آنکه مخالفین و مدافعین متحداً در تغییر آن کمر همت بسته و در نهایت نیز بخشی از آن در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مورد حذف، تبدیل و تغییر قرار گرفت.

با توجه به چنین سرنوشت محتومی بود که نگارنده در ارائه تحلیل پیرامون برخی از مواد قانون مذکور از جمله ماده ۱۷۳ دچار تردید و دودلی گردید. اما بروز مشکلات فراوان برای ارباب رجوع و تضییع حقوق آنها، به دلیل اصرار قرار موقوفی تعقیب از ناحیه مراجع رسیدگی به استناد مرور زمان دادرسی، این جانب را بر آن داشت که در این نوشتار نکاتی را پیرامون آن بخش از ماده ۱۷۳ ابراز کند.

نگارنده در این فرصت ضمن اشاره به دلایل وجودی مرور زمان تعقیب و مجازات

در صدد بیان توجیهاتی است که ثابت کند پیش‌بینی مرور زمان دادرسی نه تنها مورد نیاز و ضروری نبوده بلکه وجود و اجرای آن موجب پایمال شدن حقوق زیان دیدگان و تنبلی نظام قضائی کشور خواهد شد. برای تبیین این امر بدو لازم است به طور خلاصه دلایل مربوط به ضرورت وجودی مرور زمان تعقیب و مجازات را ارائه و علل عدم تجانس و بطلان قاعده جدید التأسیس و نامناسب مرور زمان دادرسی را بیان کند.

• ضرورت وجودی

از دیرباز تاکنون در بسیاری از ادیان و نظامهای حقوقی گذشت زمان مشخص در برخی امور مسقط و یا موجب یک حق تلقی می‌گردد. در دوران معاصر این تأسیس در نظام قضائی اکثر کشورها وارد و قانونمند گردید. در مقررات ماهوی و یا شکلی براساس اهمیت و نوع موضوع، ماهیت اختلاف، نوع روابط طرفین، عنوان جرم، میزان مجازات مدت زمان معینی تعیین که پس از گذشت آن دعای مربوطه قابل طرح و تعقیب نبوده و یا محکوم علیه تحت یک حکم قطعی کیفری قابل مجازات نمی‌باشد. طبیعتاً نظامهای مختلف در خصوص اثر مرور زمان از یک رویه واحد پیروی نمی‌کنند. در برخی گذر زمان مقرر موجب موقوف شدن تعقیب در امر کیفری و عدم استماع دعوی حقوقی تلقی و لذا مسقط حق نمی‌باشد و در بعضی دیگر مرور زمان مملک و مسقط حق خواهد بود و شاید به همین دلیل در کشورهای گروه اول قواعد مربوط به این تأسیس در مقررات شکلی و در گروه دوم در مقررات ماهوی پیش‌بینی شده‌اند.

با این حال توجیهات هر دو گروه، به ویژه در امور کیفری بر مبنا و فلسفه کم و بیش مشابهی استوار است که از مهمترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.^۱

۱- فقدان منفعت اجتماعی و فردی: تعقیب و مجازات مرتکب جرم زمانی می‌تواند حائز ابعاد تنبیهی و یا عبرت‌انگیزی باشد که در زمان نزدیک به وقوع جرم انجام گردد. در غیر این صورت، و گذشت زمان بالنسبه طولانی، گرد فراموشی بر اذهان پاشیده و خاطره تلخ بزهکاری را از یادها خواهد برد. در چنین حالتی دستگیری و یا مجازات بزهکار، جز تجدید یادمانهای تلخ چه ثمری به همراه خواهد داشت؟ هر چند ممکن است گفته شود اجرای دیر هنگام مجازات و یا تعقیب مرتکب باز هم موجب تقویت

اعتماد آحاد مردم به نظام قضائی و ترس مرتکبین از سرنوشت محتوم کیفری و نهایتاً اجرای عدالت خواهد شد ولی نباید فراموش کرد که زنده نگهداشتن حس انتقام خصوصی در جوامع متمدن که منادی تولرانس و ترویج خلق و خوی رأفت و انسانیت می‌باشند؛ نتیجه‌ای جز تقویت احساس خونخواهی و در واقع زندگی در تب و تاب انتقام و در تحلیل نهایی زنده نگهداشتن خاطراتی که موجب تأثیر روحی و تقلیل احساس امنیت در بزه دیده و جامعه، نخواهد داشت.

۲- عدم امکان ارائه دلایل: گذشتن مدت طولانی از تاریخی وقوع بزه موجب می‌گردد که قراین، امارات، مستندات و دلایل ارتکاب جرم و آثار و نشانه‌های بزه محو و ارائه آنها جهت اثبات جرم و یا انتساب به مرتکب مشکل و حتی ناممکن گردد. و در صورت تعقیب متهم، دستگاه قضا و شخص شاکی را دچار معضل کند. به ویژه آنکه برخی از آثار عینی و مادی جرم به دلیل گذشت زمان ممکن است از بین رفته باشند و یا آنکه زیان دیده مستقیم در جریان گذشت زمان فوت و یا مهاجرت کرده باشد و یا ادله‌ای مانند گواهی گواهان به علت تضعیف خاطره‌ها و محو شدن تصاویر مربوط به حادثه مجرمانه و یا فراموشی چندان مؤثر در مقام نباشد.

۳- تنبیه و اصلاح مجرم: مرتکب جرم برای فرار از تعقیب و مجازات اجباراً از تمام یا برخی از حقوق و آزادی‌های اساسی خود چشم پوشیده و به دلیل زندگی در خفا و حتی شهر و دیار دیگری در مدت نسبتاً طولانی از ارتباط با خانواده و اقوام و دوستان خود محروم خواهد ماند. در بسیاری موارد نگرانی ناشی از گرفتار شدن در پنجه عدالت موجب تغییر خلق و خوی مجرمانه و احتراز از تعرض به حقوق دیگران گردیده و به تدریج وی را مبدل به انسانی نظم‌پذیر و مطیع خواهد کرد. بزهکار فراری در طول مدت زندگی نیمه مخفیانه خود، با فکر و اندیشه عمل ضداجتماعی متوجه قباحت اعمال خود گردیده و با درس گرفتن از نتایج آن از گذشته عبرت می‌پذیرد. بنابراین در دورانی که بخش مهمی از رسالت عدالت کیفری را اصلاح و دوباره اجتماعی شدن مجرم می‌دانیم آیا عاقلانه و منطقی است فردی که به اندازه کافی مورد مجازات اخلاقی و عملی قرار گرفته و بدون تحمیل هزینه بر جامعه اصلاح شده است را دوباره تعقیب و یا مجازات کنیم؟ آیا احیای مجدد دادرسی و یا اعمال مجازات مخارجی بیش از خسارات وارده به زیان دیده به جامعه تحمیل نخواهد کرد و آیا این امر عامل مضاعف جدیدی بر هدایت

مرتکب جرم به ارتکاب جرائم جدید نخواهد شد.

اهمیت دلایل و توجیهاات پیش گفته باعث گردیده است که در دوران معاصر تأسیس حقوقی مرور زمان - حتی در ممالکی که به دلیل تفکرات فردی و یا عقیدتی مسئولین ممکن است با برقراری آن موافق نباشند - در امور کیفری در خصوص تعقیب و مجازات مرتکب پیش‌بینی گردد.

براساس چنین دلایلی است که مرور زمان در اولین تجارب تقنینی وارد قاموس قضائی کشور گردید که البته نقش استفاده از الگوهای قانونی پیشرفته در این زمینه بسیار مؤثر بوده است.

ابتدا قانون اصول محاکمات جزائی در سال ۱۲۹۰ (که بعداً در سال ۱۳۱۷ فرهنگستان ایران عبارت آئین دادرسی کیفری را جایگزین آن کرد) مرور زمان را به عنوان یکی از موارد سقوط دعوی عمومی پذیرفت. با تصویب قانون مجازات عمومی، مقنن با تغییر جایگاه، مرور زمان را از مقررات شکلی خارج و در قالب قانونی ماهوی پیش‌بینی کرد. این قانون بدون نسخ صریح تا تصویب قانون آئین دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب آبان ماه سال ۱۳۷۸ حاکمیت داشت. البته بعد از انقلاب مراجع کیفری به پیروی از برخی دیدگاهها و به ویژه به استناد نظریه شماره ۷۲۵۷ مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۲۷ شورای نگهبان در پاسخ به استعلام شورای عالی قضائی در خصوص شمول یا عدم شمول مرور زمان در دعوای مطالبه طلب و دین با توجه به ماده ۷۳۱ آئین دادرسی مدنی دائر بر اینکه به نظر اکثریت فقهای شورا مواد مزبور که مقرر می‌دارد: «پس از گذشتن مدتی (ده سال - بیست سال - یک سال و غیره) دعوای دادگاه شنیده نمی‌شود، مخالف با موازین شرع تشخیص داده شد»، مرور زمان را در امور کیفری نیز ساری و جاری ندانسته‌اند. قطع نظر از مجادلات نظری و مناقشات قلمی در این زمینه و اینکه نظریه صادره ارتباطی با مسائل کیفری ندارد باید اذعان کرد که شمول ظرف زمانی در دعوای کیفری و مدنی براساس قواعد اقدام یا اعراض یا نفی عسر و جرح توسط برخی متفکرین متقدم یا متأخر پذیرفته شده است^۱ و در تاریخ دادرسی ایران بعد از اسلام نیز امثله قابل ذکری در زمینه پذیرش مرور زمان به چشم می‌خورد. و مهمتر از همه آنکه مقررات اصول محاکمات جزائی مصوب رمضان ۱۳۳۰ با نظر علمای وقت از جمله مرحوم مدرس که به صراحت عدم مغایرت مقررات مذکور

را با موازین شرعی اعلام کرد، تصویب گردیده است. ضمن آنکه در موارد بسیاری قوانینی که متضمن مرور زمان بوده‌اند به تأیید شورای نگهبان رسیده‌اند،^۳ لذا به نظر هیچ جوازی برای عدم درج این تأسیس حقوقی موجه در قوانین جزائی و حتی حقوقی نمی‌توان یافت. خوشبختانه قانون آئین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ در ماده ۱۷۳ به بعد مجدداً قاعده مرور زمان را احیا کرد و به طور اصولی به این قائله خاتمه داد.

متأسفانه تجدید حیات این تأسیس حقوقی در قانون اخیر بسیار ناشیانه، ناقص و غیرکارشناسانه صورت گرفته است، به گونه‌ای که می‌توان اشکالات و ایرادات فراوانی را در متن، مضمون و اجرای آن مشاهده کرد. ابهام در تسری مرور زمان به جرائم تعزیری، عدم پیش‌بینی موارد انقطاع مرور زمان، ابهام در تعیین مبدأ مرور زمان در جرائم مستمر و اعتیادی، موارد تعلیق مرور زمان از اهم اشکالات قانون جدید می‌باشد.

خوشبختانه با تمسک به عملکرد و رویه قضائی گذشته بخشی از این ابهامات مانند مبدأ مرور زمان، انقطاع مرور زمان مرتفع و در خصوص برخی دیگر مانند تعلیق ناچاراً باید به رویه گذشته متوسل گردید. موضوع تسری مرور زمان به مقررات تعزیری نیز در ماههای اخیر با صدور رأی وحدت رویه شماره ۶۵۹ مورخ ۸۱/۳/۷ حل گردیده است.^۴

گرچه برخی نارسایی‌ها و اشکالات قانون جدید با یاری جستن از پیشینه عملکرد قضائی قابل حل و عقد است اما کماکان یکی از مهمترین ایرادات وارد به قانون فوق به جای خود باقیمانده است. شاید اگر این اشکال در قانون موصوف وجود نداشت، عمل مقنن بی‌گمان رجعتی شجاعانه در تقابل با واقعیتها و ضروریات روز جامعه به شمار می‌رفت. به همان میزان که احیای مرور زمان تعقیب و مجازات، خلاء قانونی موجود را مرتفع کرد و از این حیث به شدت مورد استقبال حقوقدانان قرار گرفت، تأسیس مرور زمان دادرسی بدعتی غیرمنطقی و ناموجه جلوه و موجد مشکلات فراوان و در نتیجه انتقادات به حق گردیده است.

نگارنده برای حفظ بی‌طرفی در مورد این تأسیس، در سطور آینده سعی می‌کند ابعاد مثبت و منفی آن را بیان کند تا شاید براساس آن بتوان به ارزیابی این تأسیس حقوقی پرداخت.

ماده ۱۷۳ در بیان مرور زمان دادرسی چنین مقرر می‌دارد: «در جرائمی که مجازات

قانونی آن از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد و از تاریخ اولین اقدام تعقیبی تا انقضای مواعد مذکوره به صدور حکم متهمی نشده باشد تعقیب موقوف خواهد شد.» در واقع مرور زمان دادرسی بر مبنای این قانون مدت زمان قانونی است که در طول آن پرونده مطروحه در مرجع قضائی منجر به صدور حکم نمی‌گردد.

اندکی دقت در این قانون و فرآیند و نتایج حاصله بر حقوق اصحاب دعوی و نظم عمومی این حقیقت را ثابت می‌کند که هیچ یک از توجیحات که در جهت فایده و لزوم تأسیس حقوقی مرور زمان تعقیب و مجازات بیان می‌گردد، برای ابداع و استقرار قاعده جدید مرور زمان دادرسی قابل استناد نخواهد بود بلکه دلایل مذکور در تنافی و تعارض با چنین قاعده‌ای است. وقوف به نتایج و اثرات این قاعده بر سرنوشت پرونده‌های مطروحه و حقوق اصحاب دعوی و کیفیت رسیدگی در محاکم؛ و اصولاً تنویر ابعاد مختلف موضوع و فرآیند این بدعت، مستلزم بررسی تبعات متفاوت اجرای آن می‌باشد.

• ایرادات وارد به مرور زمان دادرسی:

۱- تنافی با امنیت اجتماعی: ارتکاب جرم نه تنها به منافع بزه دیده، بلکه به احساس امنیت عمومی لطمه وارد می‌کند. افکار عمومی در انتظار واکنش مناسب و سریع مبادی ذیربط از جمله دادگستری در مقابل جرم ارتكابی و مرتکب آن می‌باشد. این انتظار زمانی جامعه عمل به خود می‌پوشد که مرجع قضائی در حداقل زمان ممکن نه تنها به کشف جرم، بلکه دستگیری، تعقیب و انجام یک دادرسی عادلانه مبادرت ورزد. سرعت و حتمیت در این زمینه موجب افزایش اعتماد عمومی به دستگاه قضا و تزیاید احساس امنیت و تسکین لطمات معنوی وارد به حس امنیت خواهی اجتماعی می‌گردد. بنابراین هر مکانیسم و ابزاری که به این وضعیت آسیب و خللی وارد آورد به تدریج اعتماد عمومی را نسبت به تسلط و اقتدار قوه قضائیه و همچنین توانایی آن در حفظ و حراست از منافع عمومی و در نهایت اجرای عدالت در جامعه تقلیل می‌دهد در نتیجه نه تنها همکاری عمومی با دستگاه انتظامی و قضائی - که شرط ضروری موفقیت آنان در ایجاد و برقراری امنیت می‌باشد - تضعیف می‌گردد، بلکه بسیاری از مردم مستعد با ناامیدی از کارایی دستگاه قضائی، سعی در استفاده از طرق و وسایل دیگر به منظور اجرای عدالت و یا ترمیم صدمات ناشی از جرم، با دست یازیدن به راههای مجرمانه خواهند کرد. به

عبارت دیگر توسعه چنین شرایطی موجب وضعیت جرم‌زایی جدید می‌گردد. مرور زمان دادرسی در صورت استفاده نامناسب، می‌تواند در تقویب باور عمومی نسبت به ناکارآمدی دادگستری نقش بسیار مهمی ایفا کند. افکار عمومی متعاقب وقوع یک بزه نسبت به هموعان خود با نوعی احساس همدردی مشترک منتظر اقدام مناسب و قانونمند می‌باشد. لذا اگر اهتمام لازم در این خصوص صورت نپذیرد و به جای آن به دلیل وجود ضوابط دست و پاگیر در اجرای عدالت و سیاست مرتکب جرم وقفه ایجاد شود و در نهایت نیز با تمسک به قواعدی همانند مرور زمان دادرسی به مجرمین هوشمند و حائز امتیازات فردی و اجتماعی پاداشی چون قرار موقوفی تعقیب اعطا گردد، نتیجه‌ای جز بی‌اعتمادی عمومی و قانون‌گریزی به بار نخواهد آمد.

مرور زمان دادرسی آفت سلامت و سرعت دادرسی، و احساس امنیت اجتماعی و قضائی است. در یک نگاه خوشبینانه اعمال این قاعده چون پاداش به مرجع قضائی ناکارآمد و تنبل و جزای خیر به مجرم زیرک و توانمند و خطرناک خواهد بود؟

۲- تعارض با عدالت کیفری: هر چند امروز متأثر از افکار مکاتب مختلف کیفری مانند نئوکلاسیک، تحقیقی، عدالت اجتماعی و عدالت اجتماعی جدید، بسیاری از نظریات اندیشمندان مکتب عدالت مطلقه که ریشه در دوران عدالت خصوصی و انتقام خصوصی و اصولاً منبعث از افکار دینی در زمینه سیاست کیفری به بوته فراموشی سپرده شده است ولی کماکان کیفر به عنوان پاداش بدی و بزهکاری محور اصلی سیاست کیفری اکثر نظامهای جزائی تلقی می‌شود. تمسک و توسل به طرق علمی برای جامعه‌پذیری و اصلاح مجرم مانعی در تناسب و اکتنش اجتماعی و جرم ارتكبابی نمی‌باشد. ضمن آنکه در سالهای اخیر در بسیاری از نظامهای کیفری، رجعت به سیاست «ارعایی و سزادهی» در قالب مکتب جدیدی که به عنوان نئوکلاسیک جدید نام گرفته توسل به مجازات به عنوان «پاسخ منتظر» در برخورد با بزهکاران حرفه‌ای و بالعادت، تحرک جدیدی در اجرای عدالت منظور به وجود آورده است. لزوم جبران بدی با بدی به عنوان یک اصل مسلم در مقررات جزائی تمام کشورها پذیرفته شده است. به کیفر رساندن بزهکار از مبرم‌ترین ساز و کارهای اجرای عدالت تلقی می‌گردد، هر چند اعمال تدابیر کیفری به لحاظ شرایط فردی، اجتماعی، روانی و با هدف اصلاح او باشد.

استفاده نابجا از تأسیس مرور زمان دادرسی در رهایش مجرمین از تدابیر کیفری

ناقص اصل عدالت کیفری معارض با عدالت دینی، مغایر با عدالت فردی و اصولاً تشویق مجرمین، به ویژه آنانی که در مورد جرائم ارتكابی مورد تعقیب دستگاه قضا قرار دارند، با تمسک به طرق محیلانه برای فرار از پنجه عدالت، در مدت زمان معین خواهد شد.

۳- تعارض با حقوق بزه دیده: دادخواهی حق مسلم هر فرد و دادرسانی تکلیف قانونی دادگستری است.^۵ طرح دعوی توسط زیان دیده موجب تحرک دعوی کیفری و از موارد شروع تعقیب توسط مدعی العموم می باشد. در شرایط اجتماعی و اقتصادی حاضر، طرح دعوی مستلزم صرف وقت و هزینه و در مواردی رویارویی با مشکلات و خطرات به ویژه در مورد مجرمین سابقه دار و مجرب خواهد بود. این امر به ویژه در مواردی که بزه مهم، خسارات وارده قابل توجه و بزهدکار حرفه ای است با اهمیت تر جلوه می کند. بزه دیده با امید به دستگاه قضا و در جهت اعمال حقوق قانونی و با عنایت به وظایف محوله به دادگستری حل و فصل مرافعه خود را به مرجع کیفری می سپارد و خود در انتظار می نشیند که دستگاه مذکور در حداقل زمان ممکن داد وی را بستاند و مجرم را به سزای عمل خود رسانده تا ضمن ایجاد تنبه در مجرم موجب عبرت انگیزی سایر بزهدکاران بالقوه گردد.

ایجاد یأس و حرمان به هر دلیل قانونی و یا اجرایی در بزه دیده بسیار خطرناک و در موارد بسیاری جرم آفرین خواهد بود. چرا که قربانی ناامید تنها مقرر را در معامله متقابل با بزهدکار و یا جبران مافات با تعرض به حقوق دیگران می بیند. این موضوع وقتی خطرناک تر است که بزه دیده ملاحظه کند که به دلیل کم کاری یا ناکارآمدی مراجع انتظامی و قضائی هیچ گونه اقدام مناسب علیه متهم انجام نپذیرفته و جلسات تحقیق و دادرسی بلاجهت تجدید و پرونده امر در محاق تعطیل قرار گرفته و در نهایت نیز با استفاده از قرار موقوفی تعقیب به علت شمول مرور زمان؛ تعقیب و مجازات متهم برای همیشه غیر ممکن گردیده است. جالب تر آنکه در موارد بسیاری ممکن است به علت اشتباه متصدیان تحقیق و یا دادرسی قرار مناسب صادر نشده است و در نتیجه متهم متواری می گردد و یا آنکه قرار صادر شده ولی تشریفات دادرسی به طور جدی انجام نگردیده است و یا آنکه حتی مال مورد جرم (در جرائم مالی) بعضاً و یا کلاً تأمین یا توقیف شده ولی صدور قرار موقوفی به طور کلی حق هر گونه عکس العمل کیفری علیه

مرتکب جرم را از زبان دیده سلب و ساقط می‌کند.

متأسفانه عملاً در بسیاری موارد مشابه، صدور قرار موقوفی تعقیب بزه‌دیده را در بلا تکلیفی عجیبی قرار داده است. سالها سرگردانی در پیچ و خم دستگاه عریض و طویل دادگستری با نتیجه غیر قابل تصور قرار موقوفی تعقیب، وی را به حدی مستأصل می‌کند که عطای وصول حق را به لقایش می‌بخشد. این وضعیت در موارد زیادی سرگردانی مراجع انتظامی و حتی قضائی در مورد اموال توقیف شده در حین دادرسی و در اجرای قرار تأمین و یا بعد از آن را باعث می‌گردد.

این در حالی است که قانون نسبت به سرنوشت این اموال ساکت است. سؤال این است که مسؤول این همه خسارت چه کسی است، مقنن و یا دادگستری؟ قانون فعلاً در این مورد مهر سکوت بر لب دارد.

۴- تنافی با عدالت قضائی؛ پشتیبانی از حقوق فردی و اجتماعی و مسؤولیت تحقق بخشیدن عدالت، کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین از وظایف قوه قضائیه می‌باشد. و همانند تمام نظامهای حکومتی در دنیا، دادگستری در کشور ما مرجع رسمی تظلمات و شکایات مردم است.^۶

وصول به این اهداف مستلزم به کارگیری ساز و کارهای قانونی و مناسب اعم از تشکیلات و تشریفات و حذف و امحاء موانع و مشکلات و یا تغییر و تبدیل وسایل موجود می‌باشد. به عبارت دیگر یکی از روشهای محقق عدالت اجتماعی استقرار و تداوم عدالت قضائی است. عدالت قضائی جز از طریق ستاندن حق مظلوم، سیاست نمودن ظالم و جبران خسارات وارده به نظم عمومی میسر و ممکن نخواهد بود. بنابراین قوای سه‌گانه به ویژه قوه قضائیه بنابر تکالیف قانونی خود باید از بروز هر مانع و مشکلی که طی مسیر اجرای عدالت قضائی را دچار وقفه یا اخلال کند، پیشگیری کنند. این وظیفه قطعاً شامل مقررات و ضوابط قانونی نیز خواهد بود. اصولاً وجود قوانین مغایر با عدالت در تعارض با فلسفه وجودی و رسالت دادگستری است، هر چند در راستای اعمال حاکمیت باشد. البته در مواردی برای مصلحت عمومی و منافع جمعی تصویب مقرراتی که مغایر با منافع برخی افراد باشد - در صورت پیش‌بینی جبران خسارت - منطقی و قابل دفاع می‌باشد ولی این قاعده به ضوابطی که نه تنها حامی منافع جمعی و فردی نبوده، بلکه در تعارض با اصول حاکمیت ملی باشد تسری پیدا نمی‌کند.

فراموش نکنیم که یکی از محورهای ضروری بقای ساختار حاکمیت عدالت قضائی است.

متأسفانه در تصویب ماده ۱۷۳، در مورد تأسیس جدید مرور زمان دادرسی این امر به کلی فراموش شده است. به گونه‌ای که دستگاهی که باید در جهت اجرای عدالت و حل و فصل اختلاف و ترافع مشکلات و احقاق حق مظلوم اقدام کند، با تمسک به قاعده فوق و با وصف صرف وقت و هزینه فراوان؛ بزهکاری را که سالها تحت تعقیب بوده و چه بسا دلایلی کافی در جهت اثبات اتهام وی به دست آمده است و یا در شرف تحصیل می‌باشد با یک قرار قضائی از دست عدالت رها می‌سازد. بنابراین دادگستری که مسؤل مستقیم تحقق عدالت قضائی و مجازات بزهکار می‌باشد به دلیل ناتوانی در انجام وظایف و در نتیجه طولانی شدن رسیدگی در نهایت مرتکب را خلاص و بزه دیده را جزا می‌دهد.

۵- تنافی با توسعه قضائی: برخلاف آنچه از ظاهر عبارت توسعه قضائی استنباط می‌گردد، این منطوق افاده عریض و طویل نمودن ساختار و تشکیلات قضائی را نمی‌دهد، بلکه مقصود ارتقای توانمندی کمی و کیفی قوه قضائیه با هدف تسریع و تعمیق دادرسی و اجرای عدالت می‌باشد. در واقع توسعه قضائی یعنی وصول به وضع مطلوب قضائی که در آن تشریفات و تشکیلات دادگستری، توانایی لازم را برای انجام بهینه وظایف محوله به قوه قضائیه بدهد.

طبیعتاً توسعه قضائی بدین معنی منجر به تحقق عدالت قضائی و در نهایت عدالت اجتماعی خواهد شد.

توسعه قضائی ممکن نخواهد بود مگر آنکه تشریفات و تشکیلات دادگستری متناسب با نیازهای جامعه تغییر یابد. شایسته سالاری و تخصص‌گرایی و سلامت‌گزینی در انتخاب قضات و کارمندان رعایت گردد. نظارت بی‌طرفانه بر عملکرد اداری و قضائی با دقت و وسواس اعمال شود. موازی با این اقدامات تصویب قوانین مورد نیاز و لغو ضوابط غیرکارشناسانه از دیگر ساز و کارهای ضروری است. بخشی از وظایف در قلمرو وظایف قوه مقننه، بعضی در اختیار قوه مجریه و برخی نیز مربوط به قوه قضائیه می‌باشد. تخطی هر یک از قوا و ناهماهنگی آنها در اتخاذ تدابیر راهبردی منجر به ایجاد وقفه و اخلال در امر توسعه قضائی خواهد شد.

متأسفانه در سالهای اخیر تصویب برخی از مقررات ماهوی و شکلی، به ویژه قوانین مربوط به تشکیلات و تشریفات دادرسی نه تنها نتوانست در امر توسعه قضائی مساعدت کند بلکه به تصدیق همگان وضع نه چندان مطلوب سابق را اسف‌بارتر کرده است. شاید بتوان گفت یکی از ناشیانه‌ترین ابتکارات قانونی در این رابطه تأسیس حقوقی مرور زمان دادرسی باشد.

این قاعده به ویژه برای محاکمی که دغدغه انجام کمی وظایف بر اجرای بهینه و کیفی تکالیف در آنان قوی‌تر است، مستمسکی به موقع برای رها شدن از سر پرونده‌های چندین ساله گذشته - بدون توجه به اثرات مادی و معنوی آن بر جامعه و اصحاب دعوی - تلقی گردید.

استفاده از این قاعده زمانی به یک اپیدمی فراگیر تبدیل شد که قوه قضائیه بحث کارانه و افزایش آمار خروجی پرونده‌های مطروحه در محاکم را به عنوان مؤلفه کارآیی تلقی و اعلام کرد. تقارن تقریبی تصویب قاعده مرور زمان دادرسی از یک طرف و تصمیم قوه قضائیه دایره بر تقلیل زمان دادرسی و کاهش آمار پرونده‌های موجود از طریق اعطای امتیاز به محاکمی که سرعت را در امر رسیدگی مدنظر داشته باشند موجب گردید که دقت در قضا فدای سرعت در دادرسی شده و کیفیت نثار کمیّت گردد.

۶- تعارض با سیاست کیفری اصلاح و تربیت: امروزه تقریباً وجه مشترک تمام نظامهای کیفری دنیا تغلب سیاست اصلاح و تربیت بر ارباب و کیفر بزهکار می باشد. نظام جزائی ما هر چند در قوانین جزائی تابع اصل ارباب و سزادهی است ولی لایحه اصلاح موجود در مقررات مذکور از یک طرف، اتخاذ سیاست اصلاح مجرم در مرحله اجرای احکام به ویژه در زندانها از طرف دیگر و ایضاً تأکید مکرر مسؤولین قضائی کشور در تقلیل میزان زندانیان و اهتمام در استفاده حداقل از کیفر و اعمال تدابیر کیفری جایگزین به جای مجازات موجب شده است که موضوع بازپروری و اصلاح مجرمین سرلوحه اقدامات قوه قضائیه به ویژه در مورد مجرمین زندانی که اکثریت محکومین کیفری را تشکیل می دهند قرار گیرد.

بنابراین در بسیاری موارد تعقیب و محکومیت مجرم را نباید سرکوبی و مجازات وی تلقی کرد بلکه بایستی آن را یک نوع اقدام حمایتی به منظور جلوگیری مجرم از آلودگی بیشتر جنایی و تکرار جرم دانست. بنابراین استفاده از قاعده مرور زمان دادرسی برای

بسیاری از مرتکبین جرم اعم از اتفاقی یا حرفه‌ای و بالعاده... موجب محرومیت آنان از تدابیر اصلاحی و حمایتی گردیده است و قطعاً در سرنوشت کیفری آینده آنان اثر مثبتی نخواهد داشت؛ به ویژه این افراد به تصور آنکه به علت زیرکی و هوشمندی از پنجه عدالت گریخته‌اند، در تداوم زندگی بزهکارانه تجری بیشتری از خود نشان خواهند داد. در واقع مجرمینی که با استفاده از ذکاوت و آشنایی فردی و سوءاستفاده از اطاله دادرسی و اقدامات فرسایشی زمان را به نفع خود مورد بهره‌برداری قرار داده و در نهایت در پیش چشمان نگران و ناامید زیان دیده پاداش کاهلی محکمه و زیرکی خود را دریافت داشته‌اند، در آینده شانس بیشتری برای فرار از مجازات با تکیه بر تجارب گذشته خواهند داشت. به ویژه آنکه هیچ اثر کیفری بر صدور قرار موقوفی تعقیب بر سبج کیفری وی باقی نمی‌ماند.

مقایسه امتیازات مترتب بر ایجاد تأسیس مرور زمان دادرسی با عیوب ناشی از آن به زعم نگارنده بهترین گواه غیرموجه بودن آن می‌باشد. چه اینکه تنها ثمره مثبت و قابل لمس این قاعده تقلیل پرونده‌های موجود در مراجع قضائی خواهد بود. در حالی که این امتیاز در مقابل اضرار وارده به منافع زیان دیده، به مقوله امنیت اجتماعی و اعتبار نظام قضائی بسیار ناچیز و در حد هیچ تلقی می‌گردد.

شاید برخی از خوانندگان عزیز در حین مطالعه این نوشتار، به استناد توجیهات وجودی مرور زمان تعقیب و مجازات امکان تسری آن را به مرور زمان دادرسی موجه دانسته و در واقع با تکیه بر همه و یا برخی از آن دلایل این تأسیس جدید را قابل دفاع تلقی فرمایند. لذا لازم می‌داند برای زدایش هرگونه شک و شبهه اشاره کند که اصولاً هر تأسیس حقوقی متضمن امتیازات معین و لذا قابل دفاع خواهد بود ولی اگر این تأسیس با حقوق مسلم و قواعد آمره مربوط به نظم عمومی و آزادی‌های مردم در تعارض قرار گیرد قطعاً در چنین مواردی برای حفظ مصلحت مهمتر فردی و اجتماعی بقای تأسیس موصوف قابل توجیه نخواهد بود. ضمن آنکه ماهیتاً مرور زمان تعقیب شاکی با اعراض عملی از تعقیب مرتکب تمایل خود را آشکار می‌سازد و در مرور زمان مجازات با وصف صدور حکم محکومیت به دلایل مختلف از جمله فرار محکوم علیه، عدم همکاری شاکی و یا ضعف قوای انتظامی و قضائی امکان دسترسی به مجرم وجود ندارد. در حالی که در مرور زمان دادرسی‌ها دعوی کیفری مطرح و مراجع قضائی ساز و کار مناسب در

تعقیب متهم و تحقیق و محاکمه وی در اختیار دارند و جز در موارد نادر که متهم متواری می‌شود در اکثر موارد امکان دستیابی وجود دارد. وانگهی سرعت و یابطنی بودن دادرسی کمتر بستگی به اصحاب دعوی داشته و عمدتاً محصول عملکرد و نحوه مدیریت قضائی و اداری مرجع موصوف می‌باشد. بنابراین دلایل و توضیحات صدور قرار موقوفی تعقیب توسط مرجعی که در طول مدت متناهی نتوانسته رسیدگی به پرونده را به پایان ببرد در مخالفت آشکار با فلسفه وجودی محاکم قضائی و رسالت دادگستری است.

بر این اساس اعتقاد دارد که ادامه حاکمیت قانون مربوط به تأسیس مرور زمان دادرسی به صلاح نظام قضائی کشور و به نفع امنیت عمومی و مصالح مردمی نمی‌باشد و بایستی هر چه زودتر طی ماده واحده‌ای آن بخش از ماده ۱۷۳ که مربوط به مرور زمان دادرسی می‌باشد اصلاح و از قاموس کیفری کشور حذف تا بیش از این جامعه شاهد تضییع حقوق زیان‌دیدگان بزهکاری نباشد.

● منابع و مأخذ:

- ۱- در این زمینه مراجعه شود به آئین دادرسی کیفری - جلد اول دکتر محمود آخوندی. انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - چاپ هشتم ۱۳۷۶
- آئین دادرسی کیفری - دکتر محمد آشوری - سمت چاپ سوم ۱۳۷۶
- آئین دادرسی کیفری ۱ و ۲ دکتر سید جلال‌الدین مدنی - انتشارات پایدار سال ۱۳۷۸
- ۲- پلی‌کیبی درس حقوق جزای عمومی ۳- دکتر میرمحمدصادقی، دانشگاه امام صادق (ع) دانشکده حقوق ص ۱۷۰
- ۳- قانون تجدیدنظر آرای دادگاهها مصوب ۱۳۷۲، قانون اصلاح قانون صدور چک بلامحل مصوب ۱۳۷۲، قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در ۱۳۷۳
- ۴- اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه‌های ذیل ۷/۱۳۴۴ مورخ ۱۳۷۹/۲/۵ و ۷/۴۱۳۹ مورخ ۷۹/۲/۵ و ۷/۱۰۹۷ مورخ ۷۹/۱۱/۱۱ و ۷/۲۴۰۶ مورخ ۱۳۸۰/۳/۲۱ و ۷/۵۴۲۰ مورخ ۱۳۸۰/۶/۶ - تسری مفاد ماده ۱۷۳ را به جرائم تعزیری پذیرفته است در واقع مجازاتهای بازدارنده در مقابل تعزیرات شرعی، شامل تعزیراتی که در شرع مقرر نشده و در قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) پیش‌بینی شده است، می‌باشد.
- ۵- اصل ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- ۶- اصول ۱۵۶ الی ۱۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران